



A Comparative Study of “*Tarattub*” in the Views of Mīrzā Nā’inī and Ākhund Khurāsānī, and an Examination of Its Implications

Ehsan Merkesht¹  

1.High-level professor at Qom Seminary. Qom. Iran. e.mehrkesht@gmail.com;
https://orcid.org/0009-0007-2935-5015

Article Info

Article Type:

Research Article

Article History:

Received 02 September
2025Received in revised form
30 December 2025Accepted 22 October
2025

Keywords:

Tarattub, al-Didd,
Reconciliation
of Contradictory
Obligations, Ākhund
Khurāsānī, Mīrzā Nā’inī.

ABSTRACT

The topic of *tarattub* is among the significant discussions developed to examine and regulate conflicts between acts of worship (*al-didd al-ibādī*), such as the encounter between *ṣalāh* and a more pressing obligation, like saving a drowning person or removing impurity from a mosque. The main point of contention concerns how both legal commands can be actualized. Two general perspectives have emerged: some scholars, including Mīrzā Nā’inī, argue-based on his presented reasoning-that in cases of *tarattub*, both legal commands are simultaneously actualized. In contrast, others, such as the late Ākhund Khurāsānī, deny this possibility, maintaining-through a generalization of the dispute regarding *muqaddam* and *muqārin* conditions-that it is impossible for two legal commands to be actualized at the same time.

Using a library-based research methodology and analytical approach, this study compares the views of Ākhund Khurāsānī and Mīrzā Nā’inī on the issue of *tarattub*. Ākhund Khurāsānī, relying on the impossibility of coexistence between two contradictory obligations and the prohibition of multiple punishments,

Cite this article:

Mehrkesht. E(2025). “A Comparative Study of “Tarattub” in the Views of Mīrzā Nā’inī and Ākhund Khurāsānī, and an Examination of Its Implications”. *Journal of Islamic Law and Jurisprudence*; 40(3); 37-68. 



© 2025 / The Author(s) retain the Copyright and full publishing rights.

Publisher: Islamic Propagation Office of Qom Seminary- Khorāsān-e-Razavi Branch. DOI: <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.72762.3051>

rejects *tarattub* and provides arguments that effectively remove the issue from the locus of genuine dispute. In contrast, *Mīrzā Nā'īnī*, through five precise premises-including the longitudinal relationship of duties, the conditionality of obligations with respect to their subjects, and the sequential nature of *tarattub*-demonstrates that it is possible to conceive both legal commands as actualized within their respective contexts.

The study further aims to: (1) establish the validity of *tarattub*, (2) demonstrate its non-applicability in certain cases despite its validity, and (3) explain its jurisprudential implications. The findings suggest that *Mīrzā Nā'īnī*'s argumentation is more coherent and offers greater potential for resolving practical jurisprudential conflicts.

پژوهشی مقایسه‌ای در «ترتّب» بین دیدگاه میرزای نائینی رحمته الله علیه و آخوند خراسانی رحمته الله علیه و بیان ثمرات آن

۱. احسان مهرکش 

۱. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، قم، ایران. رایانامه: e.mehrkesht@gmail.com

<https://orcid.org/0009-0007-2935-5015>



تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۳۰

چکیده

مبحث ترتب یکی از مسائلی است که برای بررسی و تصحیح ضدّ عبادی، مانند مواجه شدن «صلاة» با واجب مهم‌تری همچون «انقاذ غریق» یا «ازاله از مسجد»، سامان یافته است. محل نزاع در چگونگی فعلی شدن هر دو خطاب است و دو دیدگاه کلی درباره آن مطرح شده است: عده‌ای مانند میرزای نائینی، با تقریری که ارائه می‌دهند، اثبات می‌کنند که در امر ترتبی هر دو خطاب فعلی است؛ در مقابل، عده‌ای مانند مرحوم آخوند منکر این امر هستند و با تعمیم نزاع در مقدمه‌های «مقدم» و «مقارن» معتقدند که امکان ندارد هر دو خطاب هم‌زمان فعلی باشند.

این مقاله با جمع‌آوری کتابخانه‌ای و روش تحلیل داده‌ها به مقایسه دیدگاه مرحوم آخوند

پژوهشی مقایسه‌ای
در «ترتّب» بین
دیدگاه میرزای
نائینی رحمته الله علیه و آخوند
خراسانی رحمته الله علیه و بیان
ثمرات آن
۳۹

۱. مهرکش، احسان (۱۴۰۴). «پژوهشی مقایسه‌ای در «ترتّب» بین دیدگاه میرزای نائینی رحمته الله علیه و آخوند خراسانی رحمته الله علیه و بیان ثمرات آن». جستارهای فقهی و اصولی. ۱۱: ۴۰ (۳). صص: ۳۷-۶۸.

 <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.72762.3051>



© ۱۴۰۴. نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند.
ناشر: مرکز تخصصی آخوند خراسانی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی.

و میرزای نائینی در مسئله ترتب پرداخته است. آخوند خراسانی با استناد به امتناع اجتماع ضدین و محذور تعدد عقاب، ترتب را ناممکن می‌دانند و تقریری ارائه می‌دهند که به موجب آن، از محل نزاع در مسئله ترتب خارج می‌شوند. در مقابل، میرزای نائینی با ارائه پنج مقدمه دقیق - از جمله طولی بودن رابطه تکالیف، قید بودن شرایط تکلیف در موضوع و رتبی بودن ترتب - نشان می‌دهند که می‌توان بدون تناقض، هر دو خطاب را فعلی و در طول یکدیگر تصور کرد.

«اثبات صحت ترتب»، «اثبات عدم جریان ترتب بنا بر صحت آن در برخی مصادیق» و «بیان ثمرات» سه هدف دیگر مقاله حاضر است. نتایج نشان می‌دهد تقریر محقق نائینی منسجم‌تر بوده و توانایی بیشتری در حل تعارضات عملی فقهی دارد.

کلیدواژه‌ها: ترتب، ضد، طلب ضدین، جمع بین ضدین، آخوند خراسانی، میرزای نائینی.

مقدمه

مبحث ترتب، مسئله‌ای معروف در کتب اصولی است و تقریباً همه باحثین علم اصول به آن پرداخته‌اند. شایان ذکر است که این مسئله توسط شیخ اکبر کاشف الغطا بنا نهاده شد (حکیم، ۱۴۱۵ق، ۸۹/۲)، هرچند لب آن در کلمات محقق ثانی نیز موجود بود (خوئی، ۱۴۲۹ق، ۵۵/۲؛ خوئی، ۱۳۵۲، ۲۸۶/۱). پس از آن، مشاهیر عصر به فحص و تحقیق در این زمینه همت گماشتند و هر یک آن را با بیانی خاص توضیح دادند؛ لیکن مغز غالب این بیانات به سید مجدد شیرازی^۱ بازمی‌گردد. سپس شاگرد ایشان، محقق فشارکی، آن را تنقیح کرد و برخی از اعاضم، مانند میرزای نائینی، به ذکر مقدمات، ارکان و فصول آن پرداختند.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۴۰
۱۴۰۴

۴۰

۱. برخی صحت خطاب ترتبی را با این استناد به سید مجدد شیرازی توجیه می‌کنند که گفته‌اند: «ترتب اگرچه مستلزم جمع بین ضدین است؛ اما با این وجود محذوری مطرح نیست؛ زیرا مکلف می‌تواند از محذور فوق رهایی یابد، به این نحو که به امر اهم عصیان ورزد و پس از آنکه عصیان در امر اهم واقع شد، موضوع آن منتفی شده و دیگر اجتماع ضدین وجود نخواهد داشت و مکلف می‌تواند امر مهم را اتیان نماید»؛ اما چنین استنادی مطابق واقع نیست؛ صدور چنین مطلبی از سید شیرازی محال است. احتمال دارد ایشان در ضمن بحث ترتب تنها فرموده باشند: «لکون العصیان امراً اختیاراً لمناسبة مقتضیه له» و برخی متوهم شده‌اند که سید قصد اصلاح خطاب ترتبی را داشته‌اند (ر.ک: خوئی، ۱۴۲۹ق، ۷۵-۷۶).

این مسئله برای تصحیح ضدّ عبادی و به نوعی پاسخ به یکی از نظریات شیخ بهائی به وجود آمده است؛^۱ توضیح آنکه بر اساس مسائل مطرح در مبحث ضدّ، «ضدّ عبادی» بنا بر اقتضا، باطل و بنا بر عدم اقتضا، صحیح است. شیخ بهائی منکر ثمره یادشده هستند و می فرمایند ضدّ عبادی مطلقاً باطل است؛ زیرا در صحت عبادت، وجود «امر» شرط است و در این مورد، امری مطرح نیست (شیخ بهائی، ۱۴۲۳ق، ۱۱۸).

عده‌ای مانند میرزای نائینی برای تصحیح ثمره مزبور قائلند که حتی بر اساس مسلک قدما که در صحت عبادت، وجود امر را شرط می دانند، می توان صورتی را تصور کرد که ضدّ عبادی دارای امر باشد و به صورت صحیح اتیان شود و آن مسئله، همان «ترتب» است (پاسخ سؤال اول تحقیق)^۲.

به عنوان مثال، اگر فرض شود اقامه نماز در شهری بر مکلف حرام باشد - مثلاً با شرایط صحت نذر، مکلف نذر کند که در آن شهر نماز اقامه نکند - و سپس مکلف عصیان نماید و در آن شهر نماز اقامه کند، باید نماز را به طور کامل بخواند و اگر ماه مبارک رمضان باشد، روزه را نیز اتیان کند (خوئی، ۱۳۵۲، ۳۰۲/۱).

یا فرض کنید پدری فرزندش را به «مدرسه رفتن» امر نماید؛ بنا بر فرض عصیان فرزند نسبت به رفتن به مدرسه، پدر او را به «نماز خواندن» امر می نماید (بهسودی حسینی، ۱۴۲۲ق، ۱۵/۲).

و یا اگر فرض شود مکلف در سال‌های قبل مدیون بوده و در سال حاضر نصیب او ربیعی شده باشد، این ربیعی و سود برای ادای دیون استفاده می شود؛ حال اگر مکلف عصیان ورزد و بدهی خود را ادا نکند، بر او واجب است خمس ربیعی را پرداخت نماید (قدیری، ۱۴۲۳ق، ۲۹۲/۱). (پاسخ سؤال اول تحقیق).

از مطالب فوق چنین دانسته می شود که مسئله ترتب با سه شرط می تواند مجال حضور داشته باشد:

۱. همان طور که در ادامه مطرح خواهد شد این مطلب در تحقیقات مشابه مورد اشاره و تفتن واقع نشده است.

۲. مقصود سؤالاتی است که در ادامه می آید؛ بعد از بیان پیشینه تحقیق، سؤالات تحقیق مطرح خواهد شد.

اول: صحت عبادت محتاج امر باشد؛ یعنی اگر عبادت عملی با ملاک کشف شود، نیازی به مسئله ترتب نخواهد بود. این بیان، دافع شبهه‌ای است که ممکن است مطرح شود مبنی بر اینکه حتی اگر ملاک برای صحت عبادت کافی باشد (لزوم وجود امر برای صحت عبادت مورد انکار قرار گیرد)، می‌توان جریان ترتب را پذیرفت. حال آنکه چنین امری صحیح نیست؛ زیرا اگر ملاک برای صحت عبادت کافی باشد و دیدگاه شیخ بهائی برای تصحیح عبادت مبنی بر لزوم امر (بهائی، ۱۴۲۳ق، ۱۱۸) مورد پذیرش قرار نگیرد، اساساً مجالی برای مسئله ترتب وجود نخواهد داشت؛ زیرا روشن است که در چنین فرضی، عمل عبادی دارای ملاک است و برای تصحیح آن نیازی به امر وجود ندارد تا مجال برای مسئله ترتب فراهم شود.^۱

دوم: امر به شیء مقتضی نهی از ضدّ عبادی نباشد؛ زیرا در صورت اقتضا، امر و نهی بر شیء واحد اجتماع خواهند یافت که چنین چیزی محال است (ایروانی، ۱۴۲۹ق، ۳۵۶/۲).
سوم: امر به مهم و امر به اهم هر دو فعلی باشند؛ زیرا اگر فقط امر به مهم فعلی قلمداد شود، اساساً امر ترتبی مطرح نخواهد شد (فیاض، بی تا، ۱۴۸/۳؛ حاج عاملی، ۱۴۲۴ق، ۴۰/۲).
از مطالب فوق چنین دانسته می‌شود که نزاع در مسئله ترتب، حول فعلی بودن هر دو خطاب است؛ به این معنا که آیا در تراحم واجب اهم و مهم، امکان دارد هر دو خطاب فعلی باشند یا خیر. منکرین ترتب، هر دو خطاب را فعلی نمی‌دانند و معتقدند تنها یک خطاب فعلی است، در حالی که پذیرفتگان ترتب بر این باورند که هر دو خطاب فعلی است.

نتیجه آنکه نزاع حول فعلی یا عدم فعلی بودن هر دو خطاب است؛ لذا اگر مکلف به اهم مبادرت ورزید، از اساس خطاب مهم فعلی نیست و چنین صورتی خارج از محل نزاع قرار می‌گیرد. مطلب پیش گفته - مبنی بر فعلی بودن هر دو خطاب و صورت‌های مختلف آن - بر بسیاری از پژوهشگران مغفول مانده است و در ادامه روشن خواهد شد که مرحوم آخوند با تقریری که ارائه داده‌اند، از محل نزاع در ترتب خارج می‌شوند.

۱. «إِنَّ فِكْرَةَ الْأَمْرِ التَّرْتِبِيِّ نَحْتَاجُ إِلَيْهَا فِيمَا لَوْ كُنَّا نَبْنِي عَلَى تَوَقُّفِ صَحَةِ الْعِبَادَةِ عَلَى الْأَمْرِ أَوْ قُلْنَا بَعْدَهُمْ إِحْرَازَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَ إِلَّا فَلَا نَحْتَاجُ إِلَيْهَا» (ایروانی، ۱۴۲۹ق، ۳۴۹/۲).

به همین جهت برخی اعلام می‌فرمایند که بسیاری از بزرگان در تصویر مسئله ترتب دچار خطا می‌شوند و علت آن این است که هر دو امر (امر به اهم و مهم) را فعلی قلمداد نمی‌کنند (درس خارج اصول آیت‌الله سبحانی، مورخ ۱۳۹۵/۶/۲۳). وجوه این مطلب در خلال مباحث بعدی روشن خواهد شد (پاسخ به سؤال دوم تحقیق).

این پژوهش، پس از ارائه پیشینه و وجوه تمایز آن با موارد مشابه و طرح سؤالاتی که در این مجال خودنمایی می‌کند، دیدگاه مرحوم آخوند را مورد تقریر قرار می‌دهد. سپس به نقد آن و ادله منکرین ترتب - ادله ارائه شده از سوی مرحوم آخوند - پرداخته و در ادامه، دیدگاه میرزای نائینی را تبیین و موارد عدم جریان ترتب و ثمرات آن را مورد توجه قرار می‌دهد.

پیشینه بحث و ضرورت تحقیق

چند پژوهش در این زمینه انجام یافته است. پژوهشی با عنوان «ترتب از دیدگاه محقق نائینی و آثار فقهی مترتب بر آن» به قلم صادق قائمی منش (۱۴۰۲، ۶۷ - ۸۷) که به بررسی دیدگاه میرزای نائینی و مقدمات ارائه شده از ناحیه ایشان می‌پردازد و در نهایت به پنج ثمره اشاره می‌کند. در این پژوهش، علاوه بر نقد دیدگاه مرحوم آخوند، مقدمات محقق نائینی و اشکالات وارد بر آن مقدمات نیز مورد بررسی قرار گرفته است؛ لیکن به لازمه دیدگاه آخوند مبنی بر خروج از محل نزاع اشاره‌ای نشده و دیدگاه ایشان به خوبی مورد نقد قرار نگرفته است.

همچنین پایان‌نامه سطح چهار با عنوان «بررسی امکان یا استحاله ترتب از دیدگاه شیخ انصاری، آخوند خراسانی و نائینی و تطبیقات آن در علم اصول» نگاشته مرتضائی ورزنده (۱۴۰۱) یافت شد که با این تحقیق همسو بود. دو پژوهش دیگر با عنوان «نمونه‌هایی از کاربرد فقهی ترتب با تأکید بر آرای سید محمد کاظم یزدی» از حمید ستوده (۱۳۹۱)، مجله فقه اهل البیت (ع) و «نفی ضرورت ترتب از منظر امام خمینی (رحمه الله علیه)» از عبدالکریم فرحانی (۱۴۰۰، آفاق فقهات) نیز در زمینه ترتب انجام شده است، لیکن همه موارد یادشده در جهات مهمی با این تحقیق متفاوت هستند.

آنچه این تحقیق را از موارد یادشده متمایز می‌سازد و ضرورت انجام آن را نمایان

می‌سازد، موارد زیر است:

۱. اشاره به ماهیت ترتب و نحوه شکل‌گیری آن؛
۲. تبیین دقیق مسئله ترتب و تأکید بر این نکته که تقریر برخی از اعلام، از اساس ربطی به نزاع مطرح در ترتب ندارد؛ این موضوع در هیچ یک از تحقیقات پیشین تبیین یا حتی مورد اشاره قرار نگرفته است؛
۳. اشاره به مسائلی از ترتب که در تحقیقات مذکور مورد توجه قرار نگرفته است؛

۴. اثبات این مطلب که بنا بر پذیرش ترتب، در چند مورد امکان جریان امر ترتبی وجود ندارد.

در خلال مباحث به تمام چهار مورد یادشده توجه داده شده است و توجه به آن ضرورت تحقیق را نمایان می‌سازد، به این بیان که وقتی متکفل استنباط به مباحث اصولی با دید صحیح بنگرد، علاوه بر اتخاذ رویکردی صحیح در همان مسئله، او را در مواجهه با سایر مباحث - نظیر علم اصول و علم فقه - کمک خواهد نمود. مضافاً بر این که توجه به این تحقیق نشان خواهد داد مسئله ترتب توسط بسیاری به صورت صحیح تقریر نشده است.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال یازدهم، شماره پیاپی ۴۰
۱۴۰۴

۴۴

سؤالات پژوهش

سؤالات این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. مسئله ترتب اساساً برای پاسخ به کدام سؤال شکل گرفت و مثال عینی آن چیست؟

۲. محل نزاع اصلی بین علمای اصول در چه موضوعی است؟

۳. استدلال مرحوم آخوند و میرزای نائینی درباره فعلیت خطاب در مبحث ترتب چیست؟

۴. چگونه ادعای مرحوم آخوند در مسئله ترتب، اساساً محل نزاع در ترتب را از بین می‌برد؛ اما دیدگاه محقق نائینی به این محذور مبتلا نمی‌شود؟ به عبارت دیگر، چگونه تقریر مرحوم آخوند از ترتب موجب می‌شود آنچه مسئله ترتب برای آن شکل

گرفته، محقق نگردد؟

۵. محقق نائینی با چه بیانی مسئله ترتب را اثبات می کنند؟

۶. منظور از مقایسه بین دو علم یادشده چیست؟

برخی از سؤالات، پاسخ خود را از مباحث ارائه شده در صدر مبحث دریافت می کنند، مانند سؤال اول و دوم و پاسخ سایر سؤالات از مباحث مطرح شده در طول تحقیق مشخص خواهد شد.

اقوال

در این رابطه دو قول کلی وجود دارد:

شیخ انصاری (کلاتری، ۱۴۲۸ق، ۱/۲۸۳-۲۹۵) و مرحوم آخوند (خراسانی، ۱۳۸۵، ۱۳۴) منکر مسئله ترتب هستند؛ اما مرحوم «کاشف الغطاء» (رشتی، بی تا، ۴۰۵)، «محقق فشارکی» (فشارکی، ۱۴۱۳ق، ۱۸۴)، «میرزای نائینی» (کاظمی، ۱۴۲۴ق، ۱/۳۳۶ و ۳۵۱) و «محقق خوئی» (فیاض، بی تا، ۱۰۴/۳) صحت ترتب را تأیید می کنند.

پژوهشی مقایسه‌ای
در «ترتب» بین
دیدگاه میرزای
نائینی رحمته الله علیه و آخوند
خراسانی رحمته الله علیه و بیان
ثمرات آن

۴۵

تقریر مرحوم آخوند از ترتب

مرحوم آخوند در تقریر ترتب، از ناحیه برخی از افاضل، بیان می دارند که در تصحیح امر به ضد به نحو ترتب، وقتی دو امر وجود دارد که یکی اهم است، مانند «ازاله» و دیگری مهم، مانند «صلاة»، اگر هر دو امر بر اطلاق خود باقی باشند، مستلزم اجتماع دو امر ضد با یکدیگر در همان زمان خواهد بود؛ اما اگر پذیرفته شود که امر به اهم مطلق است و امر به مهم مشروط، دو امر ضد با هم اجتماع نمی کنند؛ به طوری که امر به مهم مشروط به عصیان ورزیدن نسبت به امر اهم است. برای مثال، امر به اهم - یعنی «ازاله» - دستور می دهد که ازاله انجام شود، چه صلاة واجب باشد چه نباشد؛ اما امر به مهم - یعنی «صلاة» - مشروط است و مفاد آن این است که اگر ازاله ترک شود و نسبت به آن عصیان ورزیده شود، نماز واجب خواهد شد. با این بیان، معلوم می شود که امر به «صلاة» در طول امر به «ازاله» قرار دارد نه در عرض آن؛ زیرا ترتب اثبات می کند که امر به مهم متأخر از امر به اهم است

و عصیان ورزیدن نسبت به امر اهم، موضوع امر مهم است. به عبارت دیگر، شارع چنین دستور داده است: «ازاله کن و اگر عصیان کردی، نماز بخوان»؛ بنابراین اجتماع دو امر ضد در یک چیز واحد و در زمان واحد حاصل نمی‌شود؛ زیرا امر به اهم و امر به مهم از لحاظ رتبه متفاوت هستند و همین اختلاف رتبه، محذور اجتماع ضدین را دفع می‌کند؛ به طوری که امر به اهم مقدم بر عصیان است (در مرحله اول امر به اهم وجود دارد و سپس عصیان) و عصیان نیز مقدم بر امر به مهم است، پس امر به مهم از امر به مهم متأخر است (یکی مرحله امر به اهم و دیگری مرحله عصیان). به این ترتیب، محذور اجتماع دو امر ضد در یک چیز واحد رفع می‌شود (خراسانی، ۱۳۸۵، ۱۳۴).

سپس مرحوم آخوند بیان می‌کنند که عصیان ورزیدن به امر اهم می‌تواند شرط متأخر برای امر به مهم باشد؛ به این معنا که پیش از واجب شدن امر مهم، مولا به مکلف می‌فرماید: «اگر نسبت به امر اهم عصیان ورزیدی و مخالفت کردی، امر به مهم فعلی می‌شود»؛ بنابراین، امر به مهم قبل از عصیان ورزیدن به امر اهم وجود دارد و عصیان به امر اهم به عنوان شرط متأخر برای امر به مهم محسوب می‌شود.

برای مثال، پیش از عصیان ورزیدن به «ازاله» و پیش از تحقق معصیت، مولا دستور می‌دهد: «اگر نسبت به ازاله عصیان ورزیدی و مخالفت کردی، نماز بخوان»؛ یعنی امر به صلاة قبل از حصول معصیت وجود دارد؛ اما این امر در طول امر به ازاله است؛ از این رو می‌توان گفت که عصیان به ازاله، شرط متأخر امر به صلاة است.

همچنین عصیان ورزیدن به امر اهم می‌تواند شرط متقدم برای امر به مهم باشد؛ به این معنا که مولا می‌فرماید: «اگر بنا بر عصیان ورزیدن به امر اهم یعنی «ازاله» داشته باشی، امر به «نماز» موجود است». در این حالت، عزم بر معصیت و مخالفت نسبت به امر اهم، شرط متقدم امر به مهم است؛ یعنی تا مکلف عزم بر معصیت نسبت به امر اهم نداشته باشد، امر به مهم وجود ندارد. این با حالت قبلی تفاوت دارد که در آن قبل از معصیت نسبت به امر اهم، امر به واجب مهم موجود بود؛ بنابراین، معصیت ورزیدن به امر اهم به عنوان مقدمه، متقدم برای امر به مهم محسوب می‌شود. برای مثال، پیش از آنکه مکلف عزم بر معصیت نسبت به «ازاله» داشته باشد، امر به

«صلاة» تعلق نگرفته است؛ اما به محض اینکه عزم بر معصیت پیدا می‌کند، امر به صلاة محقق می‌شود.

عصیان ورزیدن به امر اهم همچنین می‌تواند شرط مقارن امر مهم باشد؛ یعنی خود عمل عصیان نسبت به اهم، شرط تحقق امر به مهم است. برای مثال، به محض اینکه مکلف نسبت به «ازاله» مخالفت و عصیان می‌کند، امر به «صلاة» فعلی می‌شود (خراسانی، ۱۳۸۵، ۱۳۴).

نقد تقریر آخوند از ترتب

عصیان ورزیدن به امر اهم در صور متقدم و مقارن موجب خروج بحث از مسئله ترتب می‌شود و امر ترتبی تنها زمانی فرض دارد که عصیان به اهم به نحو متأخر در نظر گرفته شود (این نکته در تحقیقات مشابه مورد توجه قرار نگرفته و وجه دوم این تحقیق را نشان می‌دهد).

علت این امر آن است که در خطاب ترتبی، باید دو امر به صورت فعلی در نظر گرفته شوند؛ وگرنه اگر یکی از دو امر فعلی نباشد، اصلاً خطاب معقول نیست. توضیح آنکه هنگام عصیان به امر اهم، باید امر اهم پابرجا باشد تا خطاب ترتبی تحقق یابد؛ بنابراین، اگر عصیان به اهم متقدم فرض شود، امر به اهم ساقط می‌گردد و اصلاً امری وجود ندارد تا خطاب ترتبی سامان یابد.

برای مثال، اگر تکلیفی نسبت به نجات غریق و صلاة صادر شود و مکلف نسبت به اهم (نجات غریق) عصیان کند، امر به اهم به کلی ساقط می‌شود؛ زیرا با عصیان متقدم - همان ترک نجات غریق - شخص غریق فوت می‌کند و اصلاً امری نسبت به اهم وجود ندارد تا با امر به صلاة مزاحمتی داشته باشد؛ در این صورت تنها امر به صلاة (امر به مهم) باقی می‌ماند و امر ترتبی به کلی از بین می‌رود.

همچنین اگر عصیان به نحو مقارن در نظر گرفته شود، امر به اهم به کلی به دلیل عصیان ساقط می‌شود و اصلاً امری وجود ندارد تا ترتب معقول باشد. نتیجه این است که ترتب تنها در عصیان متأخر فرض دارد (پاسخ سؤال چهارم تحقیق).

محقق اصفهانی در نقد دیدگاه مرحوم آخوند بیان می کنند که این که عصیان ورزیدن به امر اهم می تواند شرط متقدم برای امر مهم باشد، مطلبی فاسد است؛ زیرا چنین فرضی مستلزم خلف بوده و موجب خروج بحث از مسئله مورد نظر می شود. علت این امر آن است که نزاع در امکان ترتب و عدم آن به این دلیل است که آیا امر به «ازاله» و «صلاة» مستلزم اجتماع دو امر ضد است یا خیر؟

اگر فرض شود که عصیان به امر اهم به نحو شرط متقدم تحقق یابد، بدون شک جمع بین دو ضد به کلی از بین می رود؛ زیرا پس از تحقق عصیان به اهم، امر تعلق گرفته به اهم ساقط می شود و با مقدم بودن زمان امر اهم بر امر مهم، هیچ مانعی برای تعلق امر به مهم وجود ندارد، چرا که بین موجود و معدوم تراحمی نیست. برای مثال، پس از ساقط شدن امر به ازاله و با مقدم بودن آن، دیگر مانعی برای امر به صلاة - که معلق بر عصیان امر ازاله است - وجود ندارد؛ زیرا بالضروره بین آن دو تراحمی نیست. حال چگونه بین امر موجود و امر ساقط شده متقدم، تراحم وجود دارد؟! (اصفهانی نجفی، ۱۴۲۹ق، ۲/۲۱۱ و آل شیخ راضی، ۱۴۲۵ق، ۲/۳۱۲).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۴۰
۱۴۰۴

۴۸

به بیان دیگر، ترتب بر عصیان به نحو شرط مقارن یافت نمی شود، چه رسد به آنکه بر متقدم تحقق یابد؛ زیرا اگر امر به مهم بر عصیان اهم به نحو شرط مقارن مترتب باشد، قهراً از لحاظ رتبه متأخر خواهد بود، همان گونه که حکم از موضوع و معلول از علت خود متأخر است. زمانی که امر به مهم از لحاظ رتبه متأخر از عصیان اهم باشد، رتبتاً متأخر از فعل ضد نیز خواهد بود؛ بنابراین عصیان اهم و فعل ضد در یک رتبه قرار دارند و مشخص است که امر متأخری که رتبتاً از فعل ضد متأخر است، باعث تصحیح ترتب نمی شود (فیروزآبادی، ۱۴۱۹ق، ۱/۴۳۷).

حاصل آنکه در صورت متقدم یا مقارن بودن عصیان به امر اهم، هر دو خطاب فعلی نخواهند بود و با فعلی نبودن آنها، اساساً مجالی برای بحث ترتب باقی نمی ماند؛ زیرا در فرض مقدم یا مقارن بودن امر به اهم، امر به اهم فعلی نیست و با فعلی نبودن امر به اهم، امر به مهم بدون مزاحمت قابل اتیان است و قهراً متّصف به صحت خواهد شد؛ بنابراین دیگر نیازی به ترتب برای صحیح ساختن ضد عبادی وجود ندارد.

دلیل اول: لزوم اجتماع ضدین

ملاک استحاله طلب ضدین در عرض واحد به غیر از صورت ترتب؛ (ایروانی، ۱۴۲۹ق، ۳۵۶/۲)، مانند آنکه مولا در زمان واحد و نسبت به یک چیز واحد، طلب ضدین کند بدون اینکه یکی از آن‌ها مقید به عصیان دیگری باشد، دقیقاً در مسئله ترتب نیز جاری است. هرچند در مرتبه امر به «اهم» اجتماع ضدین مطرح نیست؛ زیرا طلب مهم دو مرتبه از طلب اهم متأخر است: اول مرحله معصیت و دوم مرحله امر به اهم؛ اما در مرتبه امر به مهم اجتماع ضدین رخ می‌دهد.

زیرا واضح است که امر به اهم به دلیل اطلاق خود، همه اطراف خود - از جمله امر به مهم - را شامل می‌شود (خراسانی، ۱۳۸۵، ۱۳۴؛ جزایری مروج، ۱۴۲۷ق، ۵۶۱/۲؛ چاپ جدید جزایری مروج، ۱۴۱۵ق، ۴۷۲، ۲/۲، چاپ قدیم). به مجرد عصیان یا عزم به عصیان نسبت به امر اهم، این امر ساقط نمی‌شود و همچنان به قوت خود باقی است؛ بنابراین، در مرتبه امر به مهم، اجتماع ضدین ایجاد می‌شود و مکلف قادر به امتثال هر دو نیست.

به بیان دیگر، صحت ترتب مستلزم دو حکم فعلی متضاد در زمان واحد است. هرچند در مرتبه امر به اهم، امر مهم فعلی نیست؛ زیرا در سایه واجب اهم مانند «ازاله»، واجب مهم مانند «صلاة» به فعلیت نمی‌رسد؛ اما در مرتبه امر به مهم، امر به اهم فعلی است؛ زیرا در این مرتبه مانعی برای فعلیت امر ازاله وجود ندارد؛ بنابراین، در ظرف فعلیت امر مهم، امر اهم نیز فعلی است و چنین وضعی همان اجتماع ضدین است.

نقد دلیل اول

در رد استدلال مرحوم آخوند گفته شده است که اجتماع دو امر فعلی عبارت است از «طلب ضدین» و «طلب جمع بین ضدین» و این دو با هم متفاوت هستند. آنچه امتناع دارد و محال است، طلب جمع بین ضدین است، نه طلب ضدین و نتیجه ترتب، طلب ضدین است نه طلب جمع بین ضدین (اصفهانی، ۲۰۰۸م، ج ۲/۲۲۴ و ۲۲۵). اجتماع دو امر فعلی در یک رتبه یا حتی در یک زمان، زمانی مستحیل است که نتیجه اجتماع دو امر فعلی، طلب جمع بین آن دو باشد، نه اینکه مولا هر یک از آن

دو را طلب نماید. نتیجه ترتب در مسئله مورد بحث مربوط به طلب هر یک از آن دو امر است، نه طلب جمع میان آن دو.

یعنی امر به اهم و امر به مهم اگرچه هر دو برای تحقق شرط امر به مهم فعلی هستند؛ اما از آنجا که امر به مهم در ظرف فراغ مکلف از اطاعت امر به اهم تحقق می‌یابد (وقتی مکلف مهم را اتیان می‌کند که نسبت به امر اهم عصیان ورزیده باشد)، دیگر صدق نمی‌کند که مولا جمع میان آن دو را طلب نموده است. هرچند که بر مولا صدق می‌کند که طلب ضدین یا جمع بین طلب ضدین را دارد؛ اما چنین طلبی، طلب ضدین به صورت مطلق نیست، بلکه ملازم طلب جمع بین آن دو است (جلالی مازندرانی، ۱۴۱۴ق، ۲/۴۱-۴۰).

ممکن است گفته شود که مدعای مرحوم آخوند نیز همین است؛ به این معنا که ایشان می‌فرمایند: در فرض اشتغال به امر مهم، مولا خواستار انجام امر اهم نیز هست و چنین امری همان طلب جمع بین ضدین است؛ بنابراین نقد مطرح شده به مرحوم آخوند وارد نیست.

در پاسخ به مرحوم آخوند گفته می‌شود که تصحیح «ترتب» محدود به یکی از انحای ذکر شده در صور پیشین نیست، بلکه تصور آن به نحو واجب معلق نیز صحیح است؛ به این معنا که امر اهم، مطلق منجز است و امر مهم، مطلق معلق (معلق بر عصیان امر اهم). برای مثال، مولا می‌فرماید: «انقذ الغریق و صل عند العصیان»، همان‌طور که در عبارت «حج عند الاستطاعة» وجوب مطلق و حج مقید داریم، در این مسئله نیز صلاة مطلق است و نفس صلاة مقید به عصیان است.

بدین ترتیب، در یک حال واحد، امر مطلق منجز با یکی از ضدین اجتماع می‌کند و بین آن دو از نظر عقلی منافات وجود ندارد. علت عدم تناقض در تقدیر عدم معصیت از این قرار است که امر معلق بر شرط خود باقی می‌ماند و به امر منجز تبدیل نمی‌شود تا با امر اهم تنافی داشته باشد و علت عدم تناقض در تقدیر معصیت نیز این است که امر به مهم اگرچه منجز است؛ اما امر به اهم بعد از فرض معصیت ساقط شده است؛ بنابراین دیگر دو امر منجز در یک زمان با هم اجتماع نمی‌کنند. این نکته نیز در تحقیقات مشابه یافت نشده است.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۴۰
۱۴۰۴

۵۰

دلیل دوم: محذور تعدد عقاب

لازمه «ترتّب» این است که مکلف در صورت ترک هر دو امر، دو بار عقاب شود؛ زیرا براساس ترتّب، دو خطاب به دو فعل ضد به صورت طولی جایز است و لازمه آن این است که مکلف در صورت مخالفت با هر دو خطاب، دو عقاب متوجه او باشد: نخست به خاطر ترک اهم و سپس به خاطر ترک مهم. با این حال، چنین امری محال است؛ زیرا مکلف قادر به امتثال هر دو فعل نیست و در این صورت عقاب کردن او بر هر دو فعل نیز قبیح خواهد بود.

مرحوم آخوند در ادامه می‌فرمایند که استاد ایشان، مرحوم میرزای شیرازی، نیز ملتزم به چنین مطلبی نبودند و در محضر درس ایشان به این اشکال اشاره می‌کردیم و ایشان نیز در صدد تصحیح آن بودند؛ ولی پاسخ قانع‌کننده‌ای حاصل نشد (خراسانی، ۱۳۸۵، ۱۳۶-۱۳۵).

به عبارت دیگر، این استدلال از طریق برهان «أنی» دلالت بر بطلان ترتّب دارد؛ به این معنا که اگر ترتّب صحیح باشد، تعدد تکلیف لازم می‌آید و لازمه تعدد تکلیف، تعدد عقاب است؛ اما نتیجه باطل است، پس مقدم نیز مانند آن باطل خواهد بود. یعنی استدلال فوق نشان می‌دهد که قائل به ترتّب چاره‌ای جز پذیرش یکی از دو حالت ندارد: یا ملتزم به تعدد عقاب شود یا ملتزم به تعدد عقاب نشود. حالت اول مستلزم تعلق امر به غیر مقدور است و حالت دوم مستلزم انکار ترتّب خواهد بود (خراسانی، ۱۳۸۵، ۱۳۶-۱۳۵؛ فیاض، بی‌تا، ۱۴۸/۳).

ممکن است گفته شود که اشکال یادشده در برخی از صور غیرقابل التزام است؛ برای مثال، اگر هزاران نفر در خطر مرگ باشند و مکلف بتواند برخی را نجات دهد؛ اما هیچ‌یک را نجات ندهد، باید چندین گناه برای او محاسبه شود و چنین امری غیرقابل پذیرش است.

نقد دلیل دوم

استدلال فوق مبتلا به اشکال است و مرحوم آخوند دو مطلب را با یکدیگر خلط کرده‌اند: ایشان میان عقاب بر ترک جمع دو واجب - یعنی واجب اهم و مهم - و عقاب بر جمع دو ترک - به این معنا که مکلف بر هر یک از دو واجب در حال ترک

دیگری عقاب شود - خلط نموده‌اند.

آنچه مستحیل است، عقاب بر مورد اول است، نه دوم؛ زیرا جمع میان آن دو از این جهت غیر ممکن است که در خارج با یکدیگر قابل جمع نیستند و از حیطة قدرت و اختیار مکلف بیرون است؛ بنابراین، عقاب بر ترک، لا محالة عقاب بر امر غیر مقدور خواهد بود و محال است.

به این ترتیب، قائل به ترتب، استحقاق عقاب بر چنین موردی را انکار نمی‌کند تا در نقد او اشکال فوق مطرح شود که چنین چیزی محال است، بلکه قائل به ترتب استحقاق عقاب بر فرض دوم - که عقاب بر هر دو ترک بود - را ادعا دارد و چنین امری برای مکلف مقدور است (فیاض، بی‌تا، ۱۳۷/۳).

به عبارت واضح‌تر، «عقاب» بر ترک ضدین به معنای عقاب بر عدم فعل هر دو نیست؛ بنابراین گفته نمی‌شود: «چرا ضدین را انجام ندادی؟» (لَمْ تَفْعَلِ الضِّدِّينَ) تا ادعا شود فعل آن دو مقدور مکلف نیست. بلکه منظور این است که عقاب بر جمع ترک هر دو ضد وارد می‌شود؛ یعنی مکلف به‌خاطر ترک هر دو عقاب می‌شود، به این معنا که به او گفته می‌شود: «چرا هر دو ضد را ترک نمودی؟» (لَمْ تَرْكُ كِلَا الضِّدِّينَ).

واضح است که ترک ضدین مقدور مکلف است؛ به عنوان مثال، ترک اهم مقدور مکلف است؛ زیرا قدرت بر فعل آن دارد؛ لذا ترک آن مستلزم استحقاق عقاب است. همچنین در حال ترک اهم، فعل مهم نیز مأمور به بوده و مقدور مکلف است، یعنی ترک مهم در حال ترک اهم، مقدور مکلف است؛ بنابراین عقاب بر آن نیز صحیح است (فیاض، بی‌تا، ۱۴۲/۳).

در این قسمت ممکن است دو اشکال خودنمایی کند که در ادامه مطرح و پاسخ داده می‌شود:

اشکال اول: ممکن است گفته شود که «قدرت» تنها در جایی معنا دارد که مکلف بتواند هم فعل را انجام دهد و هم بتواند آن را ترک کند؛ ولی در این مورد مکلف تنها می‌تواند ترک کند و قادر به انجام هر دو نیست.

با این حال، اشکال وارد نیست. توضیح آنکه مکلف یا امر ترتبی را اتیان نمی‌کند

یا امر ترتبی را اتیان می‌کند.

• در صورت اول، یعنی مکلف ابتدا اهم را انجام می‌دهد و سپس به مهم مبادرت می‌ورزد، در این صورت وجود قدرت روشن است و مسئله از محل خطاب ترتبی خارج می‌شود.

• در صورت دوم، یعنی مکلف امر ترتبی را امتثال می‌نماید، هرچند قادر به انجام هر دو فعل (فعل اهم و مهم) به‌طور هم‌زمان نیست؛ اما این عدم قدرت از ناحیه خود مکلف حاصل شده است. در مباحث اصولی مسلم است که با چنین «عدم قدرتی»، معامله با «وجود قدرت» معتبر است؛ زیرا عدم قدرت، از ناحیه خود مکلف است و لذا قاعده «الاضطرار بسوء الاختیار لا ینافی الاختیار» درباره او جاری است.

از مجموع بیانات سابق، اشکال «ترک حفظ جان هزاران نفر که مکلف قادر به حفظ برخی است» روشن می‌شود. در این صورت، مکلف بر ترک حفظ جان هزاران نفر عقاب نمی‌شود، بلکه خطاب به او چنین است: «چرا حفظ جان هزاران نفر را ترک نکردی؟» و تعلق چنین خطایی به او مشکال‌زا نیست.

اشکال دوم: ممکن است گفته شود که چرا در نقد کلام مرحوم آخوند از بیانات افرادی مانند محقق اصفهانی، خوئی و سبحانی استفاده شده و این نظرات چه ارتباط منطقی با دیدگاه دو عالم (آخوند و نائینی) دارند؟ به عبارت دیگر، مقایسه دو دیدگاه یادشده، بیان دیدگاه‌ها و نقد آن‌ها محسوب نمی‌شود.

در پاسخ باید گفت:

۱. استفاده از بیانات محقق اصفهانی و دیگران صرفاً به این جهت است که ایشان با بیانی دقیق نظر مرحوم آخوند را تحلیل کرده‌اند؛ بنابراین در حقیقت، ذکر عبارت آنان، ذکر بیان خود مرحوم آخوند است با تعبیری رساتر.

۲. مقایسه دو دیدگاه در ضمن همین نقدها آشکار می‌شود؛ به این صورت که با نقد مرحوم آخوند مشخص می‌گردد که ایشان از اساس درک صحیحی از ترتب نداشته‌اند (مطلبی که مورد تصریح مکرر برخی بزرگان است و در خلال مطالب نیز به آن اشاره شد)؛ اما مرحوم نائینی ترتب را به صورت صحیح تصور کرده‌اند.

پژوهشی مقایسه‌ای
در «ترتّب» بین
دیدگاه میرزای
نائینی رحمته‌الله و آخوند
خراسانی رحمته‌الله و بیان
ثمرات آن
۵۳

همین مطلب به نوعی مقایسه دو دیدگاه را نمایان می‌سازد.
این پاسخ همچنین پاسخ سؤال ششم تحقیق را فراهم می‌کند.

ادله صحت ترتب

برای صحت ترتب دو مسلک مطرح شده است: برهانی و عرفی. مسلک برهانی همان استدلال مرحوم میرزای نائینی است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد و پس از آن، مسلک عرفی نیز مطرح خواهد شد.

دلیل برهانی

محقق نائینی بهترین کسی است که بر اساس مسلک برهانی، برای اثبات ترتب دلیل اقامه کرده‌اند (حکیم، ۱۴۱۵ق، ۳۹۱/۲). ایشان برای «ترتب» پنج مقدمه بیان کرده‌اند که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند:

مقدمات دلیل برهانی

مقدمه اول: طولیت و عدم قدرت امثال همزمان هر دو

مقدمه اول از دو امر تشکیل یافته است:

۱. امر اول: تکلیف به دو امر باید در طول هم باشد نه در عرض هم؛ یعنی طلب یکی از آن دو باید مشروط به عدم اتیان متعلق دیگری باشد.
۲. امر دوم: ترتب باید در مواردی باشد که مکلف قدرت بر امثال هر دو تکلیف را نداشته باشد.

توضیح مطلب: در این مقدمه دو نکته روشن می‌شود:

- اول: منشأ تراحم و تنافی بین دو حکم، چیزی است که چاره‌ای جز ارتفاع آن وجود ندارد. در این مسئله منشأ تراحم، همان اطلاق هر دو خطاب است؛ بنابراین با تقیید اطلاق مهم، تراحم برطرف می‌شود.
- اما اگر منشأ تراحم، نفس فعلیت هر دو خطاب باشد، آنچه لازم می‌آید، سقوط اصل خطاب مهم است نه اطلاق آن.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۴۰
۱۴۰۴

۵۴

اشاره شد که ترتب باید در مواردی باشد که مکلف قدرت امتثال هر دو تکلیف را نداشته باشد؛ یعنی محذور تعلق امر به دو ضد که «ترتب» مکلف تصحیح آن است، چیزی نیست مگر طلب جمع بین ضدین. حال روشن است که چنین محذوری به وسیله «ترتب» برطرف می شود؛ زیرا تکلیف به مهم در طول تکلیف به اهم قرار دارد (حکیم، ۱۴۱۵ق، ۲/۳۹۳).

نکته قابل توجه از منظر میرزای نائینی آن است که تراحم بین دو دلیل زمانی محقق می شود که عدم قدرت مکلف بر امتثال دو دلیل، اتفاقی باشد نه دائمی؛ زیرا در صورت دائمی بودن عدم قدرت، تعارض میان دو حکم آشکار می گردد و از مبحث امتثال و مقام طاعت خارج می شود؛ و علت این مطلب نیز روشن است (خونی، ۱۴۲۹ق، ۲/۵۲).

مقدمه دوم: قید موضوع بودن شرایط تکلیف

طبق بیانات و استدلال های ذکر شده، در واجب مشروط، شرایط تکلیف همگی قید موضوع هستند؛ یعنی در مقام جعل و انشا همگی مفروض الوجود هستند؛ بنابراین، فعلیت تکلیف متوقف بر فعلیت قیود موضوع و تحقق آن ها در خارج است؛ یعنی حال قیود در موضوع، همان حال خود موضوع است.

به عبارت دیگر، همان طور که تا موضوع تحقق نیافته است، تکلیف نیز موجود نیست تا قیود موضوع تحقق نیابند، تکلیفی نیز مطرح نخواهد بود.

از آنجا که موضوع پس از وجود خارجی خود از وضعیت موضوع بودنش خارج نمی شود، دیگر وجهی ندارد که گفته شود واجب مشروط بعد از تحقق شرایطش منقلب به واجب مطلق می شود؛ زیرا چنین ادعایی معادل این است که گفته شود موضوع پس از تحقق خارجی اش از وضعیت موضوع بودن خود منسلخ می شود.

مقدمه سوم: رتبی بودن ترتب خطاب

در تقسیم وجوب به موقت و غیرموقت آمده است که فعلیت خطاب در «واجبات مضیق» برابر با وجود آخرین جزء از موضوع و شرط آن است؛ یعنی بین آن دو تقدم

پژوهشی مقایسه ای
در «ترتب» بین
دیدگاه میرزای
نائینی رحمته الله علیه و آخوند
خراسانی رحمته الله علیه و بیان
ثمرات آن
۵۵

و تأخر زمانی وجود ندارد. در این قسمت نیز گفته می‌شود که تأخر امثال نسبت به خطاب، رتبی است نه زمانی.

فعلیت حکم برابر با حصول جزء آخر از موضوع است، به این معنا که فاصله زمانی بین حکم و موضوع آن وجود ندارد؛ بلکه تقدم و تأخر میان آن دو، رتبی است؛ زیرا فرض فاصله زمانی میان حکم و موضوع، مستلزم آن است که موضوع، موضوع باقی بماند؛ بنابراین اگر در برخی از واجبات، ثبوت لزوم لحظه‌ای میان موضوع و حکم فرض شود، این لحظه نشان‌دهنده جزء آخر موضوع حکم است. به همین دلیل، اشکال اصولیون نسبت به شرط متأخر مطرح شده است؛ زیرا مستلزم تقدم حکم بر شرط خواهد بود.

همان‌طور که بین حکم و موضوع آن فاصله زمانی مطرح نیست - زیرا نسبت موضوع به حکم، نسبت علت به معلول است و روشن است که زماناً بین علت و معلول انفکاک وجود ندارد، بلکه اختلاف میان آن دو در مرتبه آنهاست -، به همین ترتیب بین حکم و امثال آن نیز فاصله زمانی وجود ندارد. بلکه تقدم و تأخر میان آن دو، رتبی است؛ زیرا نسبت حکم به امثال نیز نسبت علت به معلول است.

نقد

مقدمه سوم میرزای نائینی خالی از اشکال نیست، به این معنا که التزام به واجب معلق نزد مستشکل امر مسلمی است و اشکال تنها از جهت امکان ترتب بر التزام به شرط متأخر مطرح می‌شود؛ بنابراین، تحریر اشکال به نحو اول که در کلام محقق نائینی وارد شده است، تحریر علمی صحیحی محسوب نمی‌شود (حکیم، ۱۴۱۵ق، ۴۰۲/۲).

در این زمینه، دو تقریب می‌توان مطرح نمود:

اول: عصیان امر اهم مانند امثال آن، زماناً منفصل از امر مهم است؛ بنابراین، اگر امر به مهم بر عصیان امر به اهم مترتب شود، لازم می‌آید که امر به مهم در غیر زمان امر به اهم باشد؛ زیرا از انفصال آن نسبت به عصیان، زماناً منفصل است؛ بنابراین چاره‌ای نیست جز اینکه عصیان به نحو شرط متأخر لحاظ شود تا امر به مهم زماناً سابق بر امر به اهم باشد و هر دو امر در زمان واحد جمع شوند؛ که این همان محور دعوی ترتب است.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۴۰
۱۴۰۴

۵۶

دوم: اگر زمان امثال متأخر از زمان امر باشد، امر به مهم زماناً متعلق به فعل متأخر خواهد بود. در این حالت، مزاحمتی وجود ندارد؛ زیرا مهم برای متعلقش در آن لحظه محرکیتی ندارد و بعد از عصیان امر به اهم، امر به مهم ساقط می شود؛ بنابراین امر به مهم به تنهایی، بدون اینکه مزاحمتی مطرح باشد، باقی می ماند و این خلاف ترتب است؛ لذا چاره ای نیست جز اینکه عصیان به نحو شرط متأخر لحاظ شود تا امر به مهم سابق بر آن گردد (حکیم، ۱۴۱۵ق، ۴۰۲/۲-۴۰۳).

مقدمه چهارم: محفوظ بودن دو خطاب

این مقدمه از مهم ترین مقدمات است؛ انحفاظ خطاب یعنی ثبوت تکلیف به یکی از سه وجه زیر:

اول: آنچه که انحفاظ آن (ثبوت آن) به اطلاق یا تقييد مربوط است؛ یعنی یا مشروط به «وجود» آن تقدیر است و یا نسبت به آن «مطلق» است. این قسم در موارد تقسیمات سابق به خطاب مشاهده می شود، مانند خطاب «حج» که در ظرف استطاعت محفوظ است و نیز خطاب صلاة؛ زیرا صلاة نسبت به آن تقدیر (وضو) مطلق است. در مبحث «تبعیدی و توصیلی» اثبات شده است که تمام خطاب هایی که مربوط به ملتفت است و همچنین تقسیمات سابق بر خطاب، چاره ای ندارند جز اینکه نسبت به آن ها یا مطلق باشند یا مقید. در چنین صورتی، اطلاق مانند تقييد لحاظی است. دوم: در این قسم، حکم یا مشروط به وجود شرط است و یا نسبت به آن مطلق است. این مورد در تقسیمات متأخر از خطاب مشاهده می شود؛ یعنی خطاب هایی که بر آن لاحق می شوند.

آنچه موجب این نوع اطلاق یا تقييد می شود، همان تقييد غرض القائم بالمأمور به به وجود آن تقدیر یا اطلاق غرض نسبت به آن تقدیر است و آنچه که از هر یک از اطلاق یا تقييد در این مقام پرده برداری می کند، همان دلیل خارجی است. مثلاً در برخی مواقع، دلیل خارجی دلالت بر اطلاق دارد؛ همان طور که در موارد علم و جهل، دلالت بر ثبوت احکام شرعی وجود دارد (البته مسئله جهل و اخفات و قصر و اتمام از این مورد مستثنا هستند).

و در برخی مواقع، هر دلیل خارجی دلالت بر تقیید غرض به حال خاصی دارد، به عنوان مثال، دلیل خارجی وجوب قصر یا وجوب جهر یا وجوب اخفات را مختص به مواردی می‌داند که علم به وجوب آن‌ها وجود دارد؛ بنابراین خطاب دلیل خارجی در موارد جهل به قصر، جهر و اخفات ثابت نیست.

از آنجا که اطلاق لحاظی در این گونه موارد محال است، این قسم از اطلاق را اطلاق ذاتی و ملاکی نام‌گذاری کرده‌اند.

سوم: منشأ انحفاظ و ثبوت حکم، نفس خود حکم است؛ به این معنا که نفس حکم مقتضی وضع و رفع حکم می‌باشد؛ بنابراین، لامحاله در هر دو صورت محفوظ است. این قسم مختص باب طاعت و معصیت است و اطلاق و تقیید به هر دو قسم آن - یعنی ذاتی و لحاظی - در این باب مستحیل است.

علت استحاله تقیید: اگر وجوب فعل مشروط به وجودش باشد، طلب آن به تقدیر وجود خارج اختصاص می‌یابد و این منجر به طلب حاصل می‌شود. اگر وجوب فعل مشروط به عدمش باشد، طلب آن به تقدیر ترک آن اختصاص می‌یابد و این مستلزم طلب جمع بین نقیضین است. در هر دو تقدیر، طلب محال است.

علت استحاله اطلاق: وقتی تقیید بر هر دو تقدیر محال باشد، اطلاق نیز محال خواهد بود (حکیم، ۱۴۱۵ق، ۴۰۹/۲).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۴۰
۱۴۰۴

۵۸

مقدمه پنجم: اطلاق طلب ضدین

این مقدمه مربوط به تشخیص محل کلام در مبحث «ترتب» است و درصدد اثبات این مطلب است که قول به ترتب مستلزم جمع بین ضدین نیست، همان‌طور که برخی توهم کرده‌اند. بلکه طلب ضدین بر اطلاق دو خطاب مترتب است، نه بر فعلیت آن دو (خوئی، ۱۴۲۹ق، ۷۳-۵۵/۲ و کاظمی، ۱۴۲۴ق، ۴۵۴-۳۳۶/۳).

دلیل عرفی

این مسلک بر اساس مثال‌های فقهی سامان یافته است (حکیم، ۱۴۱۵ق، ۳۹۰/۲) و تقریب آن مانند مثال‌هایی است که در صدر بحث ذکر شد:

اگر برای مکلف قصد اقامت در شهری که به آن مسافرت کرده واجب باشد، در صورتی که مکلف قصد اقامت نکند، افطار و قصر بر او واجب خواهد بود؛ بنابراین، امر به افطار مشروط به عدم قصد اقامت در آن شهر است، با این که تعلق امر به اقامت در آن شهر، فعلی است. در این مثال دو امر در زمان واحد، با هم اجتماع یافته‌اند. حال اگر وقوع ترتب (به وسیله دلیل برهانی، به جهت مثال‌های عرفی یا به دلیل وجدان) ثابت شود، چنین موضوعی بهترین دلیل بر امکان و عدم استحالة آن خواهد بود. تحقیق اینطور است که گفته شود: هر چند این گونه مثال‌های عرفی، ظهور در وقوع ترتب دارند؛ اما اگر قیام دلیل جزم بر استحالة ترتب و امتناع وقوع آن حاصل شود، چاره‌ای نیست جز اینکه از ظاهر این گونه مثال‌ها رفع ید شود. توضیح این مطلب در ادامه از ناحیه برخی اصولیان ذکر خواهد شد (حکیم، ۱۴۱۵ق، ۳۹۰/۲).

موارد عدم جریان ترتب

در این بخش، ادعای دیگر میرزای نائینی مطرح می‌شود. ایشان می‌فرمایند که بنابر پذیرش و صحت امر ترتبی، در چند مورد امکان وقوع امر ترتبی وجود ندارد: اول: اگر تراحم به خاطر اتحاد خارجی دو متعلق باشد، جریان امر ترتبی امکان‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا در این صورت یا طلب ممتنع لازم می‌آید یا طلب حاصل. به عنوان مثال، در عبارت: «لا تغصب و ان غصبت فصل» اگر مراد مولا از «ان غصبت»، عزم و قصد بر ترتب باشد، چنین موردی نمی‌تواند از امر ترتبی محسوب شود؛ زیرا شرط امر ترتبی (بنابر آنچه در تقریر و تثبیت آن گذشت)، تلبس به عصیان است، نه عزم بر عصیان؛ وگرنه امر به ضدین لازم می‌آید. در صورتی که مراد از خطاب بالا (و ان غصبت) تلبس خارجی به عصیان و فعلیت غصب باشد:

- اگر مراد از عبادت، تلبس به غصب صلاتی باشد، طلب حاصل بالعینه لازم می‌آید، نه طلب حاصل بالملازمه.
- اگر مراد از عبادت، تلبس به غیر صلاة باشد، طلب ممتنع لازم می‌آید.
- اگر مراد از عبادت، اعم از آن دو باشد، هر دو محذور لازم می‌آید.

پژوهشی مقایسه‌ای
در «ترتب» بین
دیدگاه میرزای
نائینی رحمته الله علیه و آخوند
خراسانی رحمته الله علیه و بیان
ثمرات آن
۵۹

دوم: اگر تراحم به خاطر ملازمه بین دو متعلق باشد، اقوی این است که امر ترتبی در چنین موردی جریان ندارد؛ زیرا لازمه آن طلب حاصل است.

به عنوان مثال، اگر استقبال قبله ملازم با استدبار ستاره «جَدی» باشد و فرض شود که استقبال قبله نیز مأموّز به بوده و اثبات وجوب استقبال «جدی» به وسیله امر ترتبی هنگام عصیان به استقبال قبله اراده شده باشد، لازم می آید که بعد از حصول استقبال «جدی»، باز هم استقبال «جدی» طلب شود. چنین حالتی همان طلب حاصل است؛ زیرا وقتی استقبال قبله عصیان شد، استقبال «جدی» خود به خود حاصل می شود و در نتیجه پس از حصول آن، باز هم همان استقبال حاصل می شود که محال است. اگر در این مثال کسی مناقشه کند، مثال های جهر و اخفات می توانند نمونه ای از مسئله مورد بحث قرار گیرند؛ زیرا این دو نیز مانند یکدیگرند (کاظمی، ۱۴۲۴ق، ۳۹۲/۱).
سوم: اگر تراحم ناشی از قصور قدرت مکلف بر جمع کردن میان دو خطاب باشد، بدون اینکه میان متعلق آن دو تضادی وجود داشته باشد، آیا ترتب امکان پذیر است یا خیر؟

این مورد را می توان به قیام رکعت اول و دوم تشبیه نمود؛ به این نحو که اگر مورد متأخر (مثلاً قیام متأخر) اهم باشد، حفظ قدرت بر آن واجب خواهد بود و اگر مورد متأخر اهم نباشد، مکلف موظف است قدرت خود را صرف مورد متقدم کند و مکلف مخیر نیست که قدرت خود را صرف هر یک از دو مورد که خواست نماید؛ زیرا تخیر در متزاحمین زمانی جاری می شود که تراحمشان عرضی باشد، نه در تراحم طولی (کاظمی، ۱۴۲۴ق، ۳۷۸-۳۸۲).

این مورد نیز در تحقیقات مشابه ذکر نشده و اشاره به وجه چهارم این تحقیق دارد.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۴۰
۱۴۰۴

۶.

ثمرات ترتب

۱. اگر ضد واجب اهم عبادتی باشد، اتیان آن ضد صحیح خواهد بود؛ زیرا لازمه جواز ترتب این است که ضد عبادتی - مانند صلاة - مأموّز به بوده و اتیان آن به قصد انجام امر تعلق گرفته به آن، صحیح باشد. به عنوان مثال، ضد واجب اهمی مانند ازاله و صلاة است. مکلف در وسعت وقت باید ابتدا از مسجد ازاله نجاست نماید؛ ولی

اگر مکلف معصیت کند و نماز بخواند، فقها حکم به صحت نماز داده‌اند. روشن است که با استناد به ترتب می‌توان وجه صحت این مسئله را توجیه نمود.

۲. قبل از بیان این ثمره، باید مقدمه‌ای ذکر گردد:

اگر مکلف نمازی را که باید به صورت جهر یا اتمام بخواند، به صورت اخفات یا قصر اتیان نماید (و بالعکس)، بنابر فتوای مشهور فقها نماز صحیح است و اگر مکلف جاهل مقصر باشد، مستحق عقاب است. با این حال، اشکال مطرح شده است که چگونه با فرض صحت نماز، عقاب مترتب می‌شود. یکی از وجوه حل این اشکال که مطرح گردیده است، نظر کاشف الغطا می‌باشد.

ایشان برای حل اشکال فوق می‌فرمایند که این مسئله داخل در باب ترتب است؛ به این نحو که مکلف مأمور است ابتدا نماز را به صورت اخفات بخواند و در صورت عصیان، مأمور است آن را به صورت جهر اتیان نماید؛ بنابراین، در صورتی که واجب مهم (نماز به صورت جهر) اتیان شود، ثواب خواهد برد و بر ترک واجب اهم نیز عقاب مترتب می‌شود؛ لکن همان‌طور که در سطور پیش اشاره شد، این نتیجه از منظر میرزای نائینی صحیح نیست؛ زیرا در مثال جهر و اخفات، تراحم میان دو دلیل دائمی است، نه اتفاقی و لذا از محل مسئله ترتب خارج می‌شود (خوئی، ۱۴۲۹ق، ۹۱/۲).

۳. نفس کشف امر به مهم (به تنهایی) خود یک ثمره محسوب می‌شود، همانند مورد امر به ازاله و اقامه نماز که در سطور پیش گذشت؛ زیرا وجوب مهم، در جایی که مکلف اهم را ترک می‌نماید، یکی از احکام خمسه است و فرعی از فروعات فقهیه محسوب می‌شود (قدسی، ۱۴۲۸ق، ۴۵۷/۱ و ۴۵۸).

۴. ابتدا فرض می‌شود وضو گرفتن از آب مباح منحصرأ در ظرف مغضوب باشد، به نحوی که اغتراف (برداشتن آب با مشت از داخل ظرف) از آن حرام باشد و قصد مکلف از اغتراف تخلیص نباشد (ضابطه تخلیص در ادامه روشن خواهد شد). حال اگر مکلف با یک اغتراف به اندازه وضوی کامل از ظرف آب برداشت، اشکالی در صحت وضو وجود ندارد؛ زیرا هرچند اغتراف از آن ظرف حرام است؛ اما خود آب مباح است و پس از عصیان، مکلف آب کافی برای وضو دارد و واجب است از آن وضو بگیرد؛ اما اگر مکلف به جای برداشت یک مرتبه‌ای، آب را به صورت

پژوهشی مقایسه‌ای
در «ترتّب» بین
دیدگاه میرزای
نائینی رحمته‌الله و آخوند
خراسانی رحمته‌الله و بیان
ثمرات آن
۶۱

اغتراف تدریجی برای شستن صورت و دو دست برداشت، صحت وضوی او چگونه خواهد بود؟

مطابق آنچه از صاحب فصول نقل شده است، مانعی برای صحت وضوی مکلف به وسیله امر ترتبی وجود ندارد؛ یعنی مکلف پس از اغتراف اول و عصیان ورزیدن، برای شستن صورت، آب کافی دارد و پس از اغتراف دوم و سوم برای شستن دست راست و چپ نیز آب کافی فراهم می شود و وضوی او صحیح است.

این وضعیت شبیه به امر متوجه نماز با فرض استمرار عصیان مکلف تا پایان وقت نماز است؛ آنچه امر به نماز را صحیح می کند، این است که مکلف در هنگام عصیان، قدرت بر تمام اجزای نماز را دارد. همان قاعده در وضو نیز صادق است؛ زیرا مکلف هنگام شستن هر عضو از اعضای وضو، قدرت بر انجام غسل آن عضو را دارد و عصیان در اغتراف اول برای شستن صورت، پیش از عصیان در اغتراف دوم و سوم برای شستن دست هاست؛ بنابراین امر ترتبی همان گونه که در باب نماز جریان دارد، در این مثال وضو نیز جاری می شود.

میرزای نائینی می فرماید این مورد نمی تواند جزو موارد امر ترتبی محسوب شود؛ زیرا میان باب وضو و باب نماز تفاوت وجود دارد. در نماز، قدرتی که اعتبار دارد، بیش از قدرت عقلی مکلف بر اجزای نماز نیست و فرض بر این است که چنین قدرتی از طریق استمرار عصیان به ازاله حاصل می شود؛ بنابراین مانعی برای وجود امر ترتبی در نماز وجود ندارد.

اما در باب وضو، قدرت معتبر و ملاک فقط قدرت شرعی است و مکلف در این مورد قدرت شرعی بر وضو ندارد؛ زیرا قدرت مکلف متوقف بر تصرف در ظرف مغصوبه است و چنین قدرتی قدرت شرعی محسوب نمی شود و ملاکی نیز برای آن تصور نمی گردد؛ بنابراین شستن صورت به وسیله اغتراف اول - زمانی که مکلف از نظر شرعی واجد آب کافی برای وضو نیست - لغو است و اثر ندارد. به همین دلیل امر ترتبی در وضو جریان ندارد.

باید توجه داشت که مراد از تخلیص صرفاً قصد و نیت نیست، بلکه ضابطه تخلیص به این صورت است که آب موجود در ظرف مغصوب ملک خود مکلف

باشد و نه این که صرفاً برای او مباح باشد. همچنین، وقوع آب در ظرف مغضوب نباید به اختیار خود مکلف باشد. در چنین شرایطی است که ضابطه تخلیص برای مکلف تحقق می‌یابد، هر چند این امر مستلزم تصرف در ظرف مغضوب باشد. اما اگر آب صرفاً مباح باشد و ملک مکلف نباشد، یا وقوع آب در ظرف به سوء اختیار خود مکلف باشد، تصرف در ظرف مغضوب برای مکلف جایز نخواهد بود. دلیل جواز نداشتن در صورت اول (آب مباح) واضح است؛ زیرا اصلاً ربطی به مکلف ندارد تا تصرف در ظرف مغضوب برای او مجاز باشد.

اما علت عدم جواز در صورت دوم (آب ملک مکلف است؛ ولی به سوء اختیار او در ظرف مغضوب قرار گرفته است) این خواهد بود که هر چند آب ملک مکلف است؛ اما او با سوء اختیار خود، سلطنتش را از ملکش سلب کرده است؛ بنابراین، تصرف در ظرف مغضوب بدون اجازه صاحب ظرف برای اخراج آب جایز نیست (کاظمی، ۱۴۲۴ق، ۱/۳۷۸-۳۸۰).

نتیجه‌گیری

فهم مسئله ترتب یکی از راه‌های تصحیح ضد عبادی برای مکلف استنباط به شمار می‌آید. در صورتی که ترتب پذیرفته نشود، تصحیح ضد عبادی منوط به پذیرش یکی از دو روش زیر خواهد بود:

۱. صحت ضد عبادی مهم - هر چند دارای امر نباشد - باید به سبب وجود ملاک کشف شود (جلالی مازندرانی، ۱۴۱۴ق، ۲/۲۵).

۲. یا با استناد به وجود امری که به طبیعت واجب مهم تعلق گرفته است - مانند امر تعلق گرفته به طبیعت صلاة - صحت واجب مهم اثبات گردد (خراسانی، ۱۳۸۵، ۱۳۷).

با این حال، بر اساس پذیرش ترتب، تصحیح عبادی محدود به دو روش یادشده نیست. برای اثبات ترتب، ابتدا نقدهای وارد بر آن در قالب «اجتماع ضدین» و «تعدد عقاب» بررسی شد و روشن گردید که در اشکال اول، «جمع بین ضدین» محقق شده است نه «طلب جمع بین ضدین».

در صورت عدم پذیرش این جواب، برای اثبات ترتب، تصویر آن به نحو واجب معلق مطرح گردید؛ موردی که در تحقیقات مشابه یافت نشد.

همچنین، در اشکال لزوم - یعنی لزوم تعدد عقاب - اثبات شد که بین «ترک جمع دو واجب» و «عقاب بر جمع دو ترک» خلط شده است و آنچه مستحیل است، عقاب بر مورد اول است نه دوم؛ زیرا جمع میان آن دو از این جهت غیرممکن است که در خارج قابل جمع با یکدیگر نبوده و از حیطة قدرت و اختیار مکلف بیرون هستند. این مقاله به بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های میرزای نائینی و آخوند خراسانی در مسئله «ترتب» پرداخته و ثمرات عملی آن در فقه و اصول را تحلیل کرده است. مسئله ترتب به عنوان یکی از راه‌های تصحیح ضد عبادی مطرح می‌شود و در مواردی کاربرد دارد که تراحم میان دو تکلیف شرعی (اهم و مهم) پیش آید.

نزاع اصلی در این مسئله حول فعلیت همزمان هر دو خطاب است؛ به این معنا که منکرین ترتب، قائل به عدم فعلیت همزمان هر دو خطاب هستند، در حالی که قائلین به ترتب، هر دو خطاب را فعلی می‌دانند و بر این باورند که هر دو امر (اهم و مهم) می‌توانند در یک زمان، به صورت فعلی و بدون تناقض تحقق یابند.

از دیدگاه آخوند خراسانی، ترتب مستلزم اجتماع دو امر متضاد در یک زمان است که از نظر عقلی محال می‌نماید. ایشان با تقریر خود - که در آن عصیان به امر اهم به صورت شرط متقدم یا مقارن برای وجوب مهم در نظر گرفته می‌شود - عملاً از محل نزاع اصلی خارج می‌شوند؛ زیرا در این صورت یکی از دو خطاب ساقط شده و دیگر زمینه‌ای برای تحقق ترتب باقی نمی‌ماند.

در مقابل، میرزای نائینی با ارائه پنج مقدمه دقیق - از جمله طولی بودن رابطه دو تکلیف، قید بودن شرایط تکلیف در موضوع و رتبی بودن ترتب - نشان می‌دهد که می‌توان بدون وقوع اجتماع ضدین، هر دو خطاب را به صورت فعلی تصور کرد؛ ولی در طول یکدیگر.

همچنین، مقاله نشان می‌دهد که حتی با پذیرش ترتب، در مواردی مانند اتحاد خارجی دو متعلق، ملازمه بین دو تکلیف، یا قصور قدرت مکلف، جریان ترتب ممکن نیست. ثمرات عملی ترتب - مانند صحت نماز خواندن در صورت ترک انفاذ

غریق - تنها در چارچوب دیدگاه نائینی قابل توجیه است.
در نهایت، این تحقیق نشان می‌دهد که تقریر نائینی نه تنها از نظر منطقی منسجم‌تر است، بلکه در مقایسه با دیدگاه آخوند، بهتر می‌تواند به حل تعارضات عملی در فقه و اصول پردازد و زمینه‌ساز استنباط‌های دقیق‌تر در مسائل فقهی شود. بدین ترتیب، این مسئله، شخص اصولی را در مواجهه با مسائل فقهی قوی‌تر کرده و او را در تحلیل سایر فروع فقهی یاری می‌کند.

منابع

- آل شیخ راضی، محمد طاهر. (۱۴۲۵ق). *بدایة الاصول*. قم: انتشارات دارالهدی.
- اصفهانى نجفی، محمد تقی. (۱۴۲۹ق). *هدایة المسترشدين*. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- اصفهانى، محمد حسین. (۲۰۰۸م). *نهایة الدراية*. بیروت: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- ایروانی، باقر. (۱۴۲۹ق). *کفایة الاصول فی اسلوبها الثاني*. نجف: مؤسسه احیاء التراث الشیعه.
- مرتضائی ورزنه، سعید. *بررسی و امکان یا استحاله ترتب از دیدگاه شیخ انصاری، آخوند خراسانی و نائینی رحمتهما الله تعالی و تطبیقات آن در علم اصول*. قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۷ / ۶ / ۱۴۰۱.
- بهائی، محمد، (شیخ بهایی). (۱۴۲۳ق). *زبدة الاصول*. قم: انتشارات مرصاد.
- بهسودی حسینی، سید محمد سرور. (۱۴۲۲ق). *مصباح الاصول (تقریرات درس آیت الله خوئی)*. قم: مکتبه الداوری.
- جزایری مروج، سید محمد جعفر. (۱۴۲۷ق). *منتهی الدراية*. (چاپ جدید) قم: نشر فقاہت.
- جزایری مروج، سید محمد جعفر. (۱۴۱۵ق). *منتهی الدراية*. (چاپ قدیم) قم: مؤسسه دار الکتاب.
- جلالی مازندرانی، سید محمود. (۱۴۱۴ق). *المحصول فی علم الاصول (تقریرات درس آیت الله سبحانی)*. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- حاج عاملی، محمد حسین. (۱۴۲۴ق). *ارشاد العقول الی مباحث الاصول (تقریرات درس آیت الله سبحانی)*. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- حکیم، سید عبدالصاحب. (۱۴۱۵ق). *منتقى الاصول (تقریرات درس آیت الله روحانی)*. قم: انتشارات الهادی.
- حلی، حسین. (۱۴۳۲ق). *أصول الفقه*. قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصه.

پژوهشی مقایسه‌ای
در «ترتّب» بین
دیدگاه میرزای
نائینی رحمتهما الله تعالی و آخوند
خراسانی رحمتهما الله تعالی و بیان
ثمرات آن
۶۵

- خراسانی، محمد کاظم. (۱۳۸۵). **کفایة الاصول**. قم: مؤسسه آل بیت علیهم السلام.
- خمینی، سید مصطفی. (۱۴۲۷ق). **تحریرات فی الاصول**. تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
- خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۹ق). **أجود التقريرات (تقریرات درس میرزای نائینی)**. قم: مؤسسه صاحب الامر عنه الله تعالی.
- خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۳۵۲). **أجود التقريرات (تقریرات درس میرزای نائینی)**. قم: مطبعة العرفان رشتی، حبیب الله. (بی تا). **بدایع الافکار**. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- ستوده، حمید. نمونه‌هایی از کاربرد فقهی ترتب با تاکید بر آرای سید محمد کاظم یزدی، **مجله فقه اهل بیت علیهم السلام**، ۱۳۹۱، شماره ۷۲، ص ۲۱۲.
- طباطبائی، سید محمد کاظم. (۱۴۲۸ق). **عروة الوثقی**. قم: انتشارات میثم تمار.
- فرحانی، عبدالکریم. (۱۴۰۰). نفی ضرورت ترتب از منظر امام خمینی، **مجله آفاق فقاقت**، سال دوم، شماره ۶، صص ۷ - ۲۲.
- فشارکی، محمد باقر. (۱۴۱۳ق). **الرسائل الفشارکیة**. قم: انتشارات جامعه مدرسين.
- فیاض، محمد اسحاق. (بی تا). **محاضرات (تقریرات درس آیت الله خوئی)**. نجف: انتشارات امام موسی صدر.
- فیروزآبادی، سید مرتضی. (۱۴۱۹ق). **عناية الاصول**. تهران: مؤسسه دارالکتاب.
- قائمی منش، صادق. (۱۴۰۲). ترتب از دیدگاه محقق نائینی و آثار فقهی مترتب بر آن، **مجله علمی پژوهشی فقه و اجتهاد**، دوره ۱۰، شماره ۲۰، صص ۶۷ - ۸۷.
- قدسی، احمد. (۱۴۲۸). **انوار الاصول (تقریرات درس آیت الله مکارم)**، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- قدیری، محمد حسن. (۱۴۲۳ق). **المباحث فی علم الاصول**. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- کاظمی، محمد علی. (۱۴۲۴ق). **فوائد الاصول (تقریرات درس میرزای نائینی)**. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- کلاتری، میرزا ابوالقاسم. (۱۴۲۸ق). **مطرح الانظار (تقریرات درس شیخ انصاری)**. قم: انتشارات مجمع فکر اسلامی.
- مهرکش، احسان. (۱۳۹۶). **تقریرات درس خارج آیت الله سبحانی**، غیر مطبوع.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۴۰

۱۴۰۴

۶۶

References

- Al-Rāzī al-Najafī, Muḥammad-Taqī. 2008/1429. *Hidāyat al-Mustarshidīn fī Sharḥ Uṣūl Ma‘ālim al-Dīn*. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
- al-Gharawī al-Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Iṣfahānī). 2008/1429. *Nihāyat al-Dirāya fī Sharḥ al-Kifāyah*. 2nd. Beirut: Mu’assasat Āl al-Bayt li Ihya’ al-Turāth.
- al-Iirawānī, Muḥammad Bāqir. 2008/1429. *Kifāyat al-Uṣūl fī Uslūbihā al-Thānī*. Najaf al-Ashraf: Mu’assasat Ihya’ al-Turāth al-Shī‘ah.
- Āl Shaykh Rāḍī, Muḥammad Ṭāhir. 2004/1425. *Bidāyat al-Uṣūl*. Qom: Manshūrāt Dār al-Hudā.
- Murtaḍā’ī Warzani, Sa‘īd. 2022/1401. *Barrasī wa Imkān yā Istihālīh-yi Tirattub az Dīdgāh-i Shaykh Anṣārī, Ākhund Khurāsānī wa Nā‘īnī wa Taṭbīqāt Ān dar ‘Ilm-i Uṣūl*. Qom: Markaz-i Mudīrīyat-i Ḥawzah ‘Ilmīyah Qom.
- al-‘Āmilī, Bhā‘ al-Dīn Muḥammad (al-Shaykh al-Bahā‘ī). 2002/1423. *Zubdat al-Uṣūl Ma‘a Ḥawāshī al-Muṣanif ‘Alayhā*. Qom: Intishārāt-i Mirṣād.
- al-Wā‘iz al-Husaynī al-Bihsūdī, al-Sayyid Muḥammad Sarwar. 2001/1422. *Miṣbāḥ al-Uṣūl (Taqrīrāt Buḥūth al-Sayyid Abū al-Qāsim al-Mūsawī al-Khu‘ī)*. Qom: Maktabat al-Dāwarī.
- al-Jazā‘irī al-Murawwīj, al-Sayyid Muḥammad Ja‘far. 2006/1427. *Muntahā al-Dirāya fī Tawḍīḥ al-Kifāyah*. Qom: Nashr Fiqāhat.
- al-Jazā‘irī al-Murawwīj, al-Sayyid Muḥammad Ja‘far. 1994/1415. *Muntahā al-Dirāya fī Tawḍīḥ al-Kifāyah*. Qom: Mu’assasat Dār al-Kitāb.
- Al-Jalālī al-Māzandarānī, Sayyid Maḥmūd. 1993/1414. *Al-Maḥṣūl fī ‘Ilm al-Uṣūl. Taqrīrāt Buḥūth Ja‘far al-Subḥānī*. Qom: Mu’assasat al-Imām al-Ṣādiq.
- al-Subḥānī al-Tabrizī, Ja‘far. 2003/1424. *Irshād al-‘Uqūl ilā Mabāḥith al-Uṣūl*. Qom: Mu’assasat al-Imām al-Ṣādiq.
- Ḥakīm, ‘Abd al-Ṣāhib. 1994/1415. *Muntaqī al-Uṣūl. Taqrīrāt Durūs Āyatullāh Muḥammad Rawḥānī*. Qom: Manshūrāt al-Hādī.
- al-Kurāsānī, Muḥammad Kāzim (al-Ākhund al-Khurāsānī). 2004/1385. *Kifāyat al-Uṣūl*. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt li Ihya’ al-Turāth.
- al-Mūsawī al-Khu‘ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 2008/1429. *Ajwad al-Taqrīrāt (Taqrīrāt Baḥth al-Mīrā al-Nā‘īnī)*. Qom: Mu’asissat Ṣāhib al-Amr.
- al-Mūsawī al-Khu‘ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1973/1352. *Ajwad al-Taqrīrāt (Taqrīrāt Baḥth al-Mīrā al-Nā‘īnī)*. Qom: Maṭba‘at al-‘Irfān.

Al-Rashtī, Ḥabībullah ibn Muḥammad ‘Alī. n.d. *Badā’i’ al-Afḳār*. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt li Ihya’ al-Turāth.

Sutūdhī, Ḥamīd. 2012/1391. *Namūnih-hāyi az Kārburd-i Fiqhī-yi Tarattub bā Ta’kīd bar Ārā-yi Sayyid Muḥammad Kādim Yazdī*. Majalīh-yi Fiqh-i Ahl al-Bayt, 72, P. 212.

Faraḥānī, ‘Abd al-Karīm. 2001/1400. *Nafy-i Darūrat-i Tarattub az Manẓar-i Imām Khumaynī*. Majalīh-yi Āfāq-i Fiqāhat, 2(6), 7-22.

Al-Fishārakī al-Ṭabāṭabā’ī, Sayyid Muḥammad-Qāsim. 1993/1413. *Al-Rasā’il al-Fishārakīyah*. 1st. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā’at al-Mudarrisīn.

al-Fayyād, Muḥammad Ishāq. n.d. *Muḥāḍirāt fī Uṣūl al-Fiqh (Taqrīrāt Buḥūth al-Sayyid al-Khu’ī*. Najaf: Markaz al-Abḥāth wa al-Dirāsāt al-Takhaṣṣiyyat lil Shahīd al-Ṣadr.

Al-Firūz Ābādī, Sayyid Murtaḍā. 1998/1419. *‘Ināyat al-Uṣūl*. Tehran: Mu’asissat Dār al-Kitāb.

Qā’imī Manish, Ṣādiq. 2023/1402. *Tarattub az Dīdgāh-i Muḥaqiq Nā’inī wa Āthār Fiqhī-yi Mutirattib bar Ān*. Majalīh-yi ‘Ilmī Pazhūhishī-yi Fiqh wa Ijtihād, 10(20), 67-87.

Qudsī, Aḥmad. 2007/1428. *Anwār al-Uṣūl (Taqrīrāt Buḥūth Āyatullah al-Makārim al-Shīrāzī*. Qom: Madrasī-yi Imām ‘Alī Ibn Abī Ṭālib.

Qadīrī, Muḥammad Ḥassan. 2002/1423. *Al-Mabāḥith fī ‘Ilm al-Uṣūl*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qum (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī ‘Ilmīyyi-yi Qum).

Al-Gharawī al-Nā’inī, Muḥammad Ḥusayn (al-Muḥaqiq al-Nā’inī, Mīrzā Nā’inī). 2003/1423. *Fawā’id al-Uṣūl. Taqrīrāt Muḥammad ‘Alī Kāzīmī Khurāsānī*. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā’at al-Mudarrisīn.

Kalāntarī, Abulqāsim. 2007/1428. *Maṭāriḥ al-Anẓār*. Qom: Majma’ al-Fikr al-Islāmī.

Mihrkash, Iḥsān. 2017/1396. *Taqrīrāt Durūs Āyatullah Subḥānī*.